



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه جلسه قبل

در مقدمه مبحث ضد، مطلبی را طرح کردیم که به مقدمه اصول برمی گردد. حاصل سخن ما در آن مبحث این بود که علم اصول موجود ما، هم مشتمل بر قواعد عامه در گزاره‌های توصیفی و تجویزی است و هم مشتمل بر گروه دیگری از منطق و اجتهاد در حوزه گزاره‌های تجویزی فقهی است.

این سخن مبتنی بر یک نظر بنیادی‌تری است که اشاره کردیم و آن نظر این بود: در عالم ثبوت و واقع، وقتی می‌خواهیم در متون دینی به اجتهاد پردازیم، باید ببینیم چه چیزی را می‌خواهیم استخراج کنیم؛ گاهی اجتهاد در توصیفیات دین و در حوزه عقاید یا معارف است ولی گزاره‌های اخباری و توصیفی است و واقعیتی را اخبار می‌کند. گاهی هم اجتهاد ما به گزاره‌های انشائی و تجویزی (فقهی و اخلاقی و امثال این دو) متعلق می‌شود. این دو نوع گزاره و قضایای انشائی و اخباری در دین و هرچه در منابع دینی وجود داشته باشد، در یک تقسیم حاصر یا انشائی و یا اخباری است. به عبارت دیگر یا توصیفیات و یا انشائیات است.

منطق اجتهاد در انشائیات و اخباریات

وقتی به اجتهاد در انشائیات و اخباریات می‌خواهیم پردازیم، منطق و روش تحقیق می‌خواهد. این منطق و روش تحقیق (همان علم اصول) سه قسم است:

۱: مشترک بین قضایای اخباری و انشائی (توصیفیات و تجویزیات)

۲: مختص به اخباری

۳: مختص به انشائی

همه قضایای دین یا اخباری است و یا انشائی. منطق اکتشاف این قضایا و اجتهاد در آن‌ها یا مشترک بین هر دو است، یا مختص به اخباریات و یا مختص به انشائیات است.

اصول فقه ما مختص به قواعد انشائی است (قسم سوم) ولی چون در این اصول به قواعد مشترک مستقلاً نپرداختیم لذا همزمان با یک سلسله قواعدی است که مشترک است. البته همین قواعد مشترک با یک نگاه فقهی در اصول آمده است و ظرفیت اشتراک را دارند. متأسفانه ما در قسم دوم شاهد ذخیره قوی نیستیم به جز مواردی که پراکنده بحث شده



است؛ اما در عین حال سرمایه‌های این کار در روش اصول فقه یا تفسیر و امثال این‌ها کم‌وبیش وجود دارد. بنابراین سه روش تحقیق اخباریات، انشائیات و مشترکات انشائی و اخباری باید تشکیل شود.

قواعد موجود در اصول فقه

اصول فقه موجود، مشتمل بر دو نوع قواعد است:

۱: قواعد مشترک در اصول فقه؛ مانند قطع، حجج، امارات، خبر واحد (ولو این رأی شخص این باشد که خبر واحد اینجا حجت است ولی در جای دیگر حجت نیست)، شهرت، اجماع، تراجم و تعادل، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین، بحث‌های مقدمات الفاظ مثل حقیقت وضع، معانی حرفیه، مشتق، صحیح و اعم، اصول لفظیه، اصالة اللفظیه، اصالة الحقیقه.

این قواعد در اصول با نگاه فقهی آمده است ولی در بحث‌های کلامی و ... ارزش دارند. این مشترکات می‌توانند در هر دو مطرح باشند اگرچه در حوزه خاص خود، بار خودشان را پیدا می‌کنند ولی مسائل کلی آن‌ها در مشترک بحث می‌شود.

۲: قواعد مختص به اصول فقه؛ مانند حوزه اوامر و نواهی، بحث مقدمه در ملازمات، امر به شیء، نهی از ضد، بحث اجتماع امر و نهی، اصول عملیه. قواعد خاصه در کلام و معارف خیلی کم است. وقتی اصول عام و مشترک را بررسی کردیم گفتیم که قواعد و اصول مشترک الآن معطوف به فقه است و برای اینکه معطوف به عام شود باید پردازش‌های زیادی انجام دهیم و ظرفیتش را زیاد کنیم و این ظرفیت را هم دارند هرچند بزرگان به آن بیشتر پرداختند.

عدم اختصاص برخی قواعد عامه به اجتهاد معارف دین

برخی از قواعد عامه یعنی اصول عامه اجتهاد معارف دین، اختصاص به معارف دین ندارد بلکه قواعدی برای فهم متن هستند ولو متن غیردینی باشد؛ مثل قواعد ظهور که قواعد عمومی عقلایی است و در دین هم جریان و شیوع دارد و یا مثلاً کسی بگوید: ما علمی داریم که در اجتهاد از متون، این قواعد را اعمال می‌کند. اگر این علم منقح شود، قابل استفاده است. علم هرمنوتیک همین است.

بنابراین جلد اول کفایه مربوط به قواعد مشترک و عام است و جلد دوم آن، مربوط به قواعد مختص است. الآن اصول ما معطوف به فقه است ولی علی‌الاصول ظرفیت بالاتری دارد.



این منطق تحقیق را باید سامان‌دهی کرد و هرچقدر دیرتر انجام شود، لطمه‌ای بر حوزه است. اگر این طرح، محقق شود، شکلی کاملاً قوی و اجتهادی پیدا می‌کند. این کار حتماً در کلام و فلسفه و بحث‌های معارفی و اخباری دین اثرگذار است و ابواب جدیدی را می‌تواند ایجاد کند و باعث تحول شود.

پیشنهاد ما برای منطق تحقیق

پیشنهاد ما این است که این منطق تحقیق، سه رشته شود:

۱: روش تحقیق و اصول استنباط معارف به معنای عام

۲: روش تحقیق و اصول استنباط معارف کلامی، معارفی و توصیفی

۳: روش تحقیق و اصول استنباط به شیوه امروزی

اگر این کار انجام شود، خیلی از بحث‌هایی که الآن در اصول فقه است وارد رشته اول می‌شود. ممکن است کسی این سه رشته را در یک مجموعه قرار دهد؛ این مانعی ندارد ولی زاویه دید فرق خواهد کرد.

سؤال:؟؟؟

اگر بحث عقلی اخلاق را مطرح کنیم، منطقی دارد و اگر بحث شرعی آن را مطرح کنیم وارد فقه می‌شود که در مباحث آینده بحث خواهیم کرد.

بنابراین مبحث ضد مثل سایر مباحث عقلیه، جزء اصول فقه به معنای خاص است برخلاف سایر مباحث که می‌توانند در فراتر از فقه نیز بحث شوند.

بحث ضد در دو مقام است:

۱: ضد خاص

۲: ضد عام

رابطه دو ضد در بحث ضد خاص

در ضد خاص، وقتی که می‌گوییم: امر به شیء، نهی از ضد بکند، عمده بحثی که اینجا وجود دارد این است که رابطه دو ضد چیست؟ آیا عدم ضد برای ضد دیگر مقدمیتی دارد؟ اگر در رتبه اول، بحث‌های مرحوم صاحب کفایه و مرحوم نائینی و مرحوم آقا ضیاء و مرحوم اصفهانی و در رتبه دوم، بحث‌های مرحوم امام و آیت‌الله خویی و در مرحله سوم



مطالب شهید صدر و مرحوم تبریزی و آیت‌الله وحید را ببینید متوجه می‌شوید که بحث رابطه ضد با عدم ضد دیگر، دست‌انداز دقیق فلسفی و عقلی شده که روی آن بسیار کار شده است.

بحث مهم این است که عدم ضد، مقدمه‌ای برای ضد دیگر است یا نه؟ مثلاً وقتی می‌گوید: ازاله نجاست از مسجد کن، ضد این نماز است. آیا عدم نماز یا عدم اکل و شرب، مقدمه برای ازاله است یا نه؟ این محل بحث‌های زیاد است که برخی قبول دارند و برخی مخالف هستند. مرحوم شهید صدر نیز، جامع بحث کردند.